



## تحلیل و بررسی عناصر داستانی در رمان وسوسه اثر گراتزیا دلدا

آسیه سامریان<sup>۱</sup>

۱- دانشجوی کارشناسی ارشد آموزش زبان فارسی دانشگاه فرهنگیان پردیس شهید رجایی شیراز

### چکیده

ادبیات داستانی در معنای جامع آن، به هر روایتی که خصلت ساختگی و ابداعی آن بر جنبه‌ی تاریخی و واقعی اش غلبه کند، اطلاق می‌شود، از این رو، ظاهراً باید همه‌ی انواع خلاقه‌ی ادبی را در برگیرد؛ اما در عرف نقد امروز به آثار روایتی منشور، ادبیات داستانی می‌گویند. (میرصادقی، ۱۳۷۹: ۲۱). داستان کوتاه بوسیله‌ی جمال زاده و با انتشار مجموعه‌ی داستان کوتاه «یکی بود یکی نبود» به ادبیات فارسی قدم نهاد و باعث دگرگونی در نثر فارسی و ادبیات داستانی گردید این مجموعه شامل یک دیباچه و شش داستان کوتاه است. در این مقاله‌ی تحلیلی-توصیفی سعی بر آن شده است که عناصر داستانی (پیرنگ، زاویه‌ی دید، شخصیت، درون‌مایه یا تم داستان، صحنه و صحنه‌پردازی، لحن، گفت و گو) به همراه شواهد مثال در رمان وسوسه اثر گراتزیا دلدا بر اساس عناصر داستانی جمال میرصادقی مورد تحلیل و بررسی قرار گیرد.

**کلید واژه‌ها:** داستان، ادبیات داستانی، عناصر داستان، وسوسه، گراتزیا دلدا



## مقدمه:

ادبیات داستانی، روایتی است منثور که زایده ی فکر و تخیل نویسنده است و با جهان واقع ارتباط معنادار دارد و به رویدادهایی اشاره می کند که همه یا بخشی از آن ها واقعی نیستند و از روی اراده برای ارائه ی مقصود و هدف معینی به کار رفته و از نظر زیبایی و سبک و شکل معتبر و باارزش است. ادبیات در برگیرنده ی آثار خلاقه ای مانند شعر و نثر است که شامل منظومه های حماسی، غنایی، نمایشی، نمایشی، تعلیمی، قصه، رمان داستان کوتاه و رمانس و.... می باشد.

رمان ، روایت منثور داستانی است که نشان دهنده ی تصویر زندگی واقعی، مخصوصاً تصویر بحرانهای عاطفی در پیشینه ی زندگی مردان و زنان است. و سوسه رمانی است جذاب از تقابل عشق و باورهای مذهبی است و زندگی کشیشی جوان به نام پائولو را بیان می کند که پا را فراتر از مرزها و محدودیت های که دین برای او تعیین کرده است گذاشته و عاشق زن جوانی شده است. این رمان نمادی از تقابل گناه و عذاب وجدان است.

در این پژوهش روش گردآوری اطلاعات از راه مطالعه ی دقیق متن رمان و بررسی آن با توجه به موضوع و پیشینه ی تحقیق و عناصر داستانی جمال میرصادقی انجام گرفته است.

## ۱-۱ پیشینه ی پژوهش:

در تبیین پیشینه ی این پژوهش گفتنی است مقاله ای از جهاتی دیگر به این اثر پرداخته است که از آن به عنوان منبع مورد استفاده قرار گرفته است. اما مطابق با مشاهدات پژوهشگر تاکنون کسی عناصر داستانی را در آن تحلیل نکرده است.

## ۲- بحث و بررسی

### ۱-۲ معرفی نویسنده :

گراتزیا کوزیما دلدا نویسنده ی ایتالیایی اهل جزیره ی ساردنی بود وی با نوشتن کتاب و سوسه در سال ۱۹۲۶ توانست جایزه ی نوبل را از آن خود کند . گراتزیا در ۲۷ سپتامبر ۱۸۷۱ در شهر نوئورو در جزیره ی ساردنی در خانواده ای از طبقه ی متوسط به دنیا آمد. زنان در جامعه ی عقب افتاده ای مانند ساردنی قرن ۱۹ وضعیت مناسبی برای تحصیل و فعالیت اجتماعی نداشتند برای همین گراتزیا تا سوم ابتدایی بیشتر درس نخواند اما از آن جا که در خانه ی عمه اش کتابخانه ی بزرگی وجود داشت او توانست در آن جا و تحت تعلیمات خصوصی معلمی معلومات خود را افزایش دهد و ضمن مطالعه ی آثار ایتالیایی به مطالعه ی آثار نویسندگان فرانسوی و روس بپردازد.

دلدا در ۱۷ سالگی اولین داستان کوتاهش بنام خون کسی از اهالی ساردنی برای یکی از مجلات رم فرستاد که در آن مجله منتشر شد. او خیلی زود به نویسنده ای پرکار تبدیل شد و تاکنون هیچ زن ایتالیایی دیگر نتوانسته است این جایزه را کسب کند. گراتزیا دلدا در سن ۶۴ سالگی در ۱۵ اوت ۱۹۳۶ بر اثر ابتلا به بیماری سرطان درگذشت.



## ۲-۲ معرفی اثر:

رمان وسوسه اثر گراتزیا دلدا در ۱۴۴ صفحه با ترجمه ی بهمن فرزانه در تابستان ۱۳۹۴ از انتشارات کتاب خورشید منتشر شده است. این رمان برای اولین بار از ماه سپتامبر ۱۹۱۹ به صورت پاورقی در روزنامه ی ایل تمپو به چاپ رسید. در سال ۱۹۲۰ ناشر بسیار معتبر تروس، آن را به صورت کتاب چاپ و منتشر کرد. در سال ۱۹۲۸ دو سال پس از آن که خانم گراتزیا دلدا جایزه ی نوبل را کسب کرد، به زبان انگلیسی ترجمه شد و مقدمه ی آن را نویسنده ی معروف انگلیسی دیوید هربرت لاورنس نوشت.

## ۲-۳ خلاصه اثر:

وسوسه، اثر دلدا، داستان پائولو کشیش جوانی است که به اصرار مادر شغل کشیشی را اختیار کرده است. او دست رد به تمام بایدهایی که احاطه اش کرده، می زند و پای خود را از حد و مرزهایی که دین برایش تعیین کرده است فراتر می گذارد.

«مادر به خاطر می آورد که آن اواخر بارها او را غافلگیر کرده بود در حالی که مثل یک زن خود را در آینه تماشا می کرد، ناخن های خود را تمیز می کرد و برق می انداخت. موهای سر خود را بلند کرده بود و به عقب شانه می کرد انگار می خواست روی آن علامت مقدس کف سر را بپوشاند و بعد هم به خود عطر می زد و دندان های خود را با گردهای معطر سفید می کرد و حتی ابروان خود را شانه می زد.» (دلدا، ۱۳۹۴: ۸). و این نشان از عصیان درونی او بود و ما آغاز این عصیان را در آویختن یک آینه به دیوار اتاقش می بینیم و این یعنی توجه کردن به جسم و ظاهر خود بود..

او کشیشی بود که مرتب مشروب می خورد، چپق دود می کند و شبانه مخفیانه به دیدار معشوقه ی خود می رود و با او همبستر می شود و این کارها برخلاف قوانینی است که دین برای کشیش ها وضع کرده بود. یعنی مجرد ماندن و دوری از گناه و خواهش های نفسانی. حتی داشتن آینه برای آن ها ممنوع بود.

او در روستایی بنام آر. زادگاه مادرش جانشین کشیشی می شود که گذشته ای مشابه با خود داشته است و از نیمه های راه و بعد از ۵۰ سالگی تبدیل به یک ابلیس خبیث شده بود. به جادوگری می پرداخت، مشروبخوار شده بود و با لات های دهکده نشست و برخاست می کرد و به مردم زورگویی می کرد به حدی که مردم از ترس جرأت اعتراض نمی کردند چون اعتقاد داشتند که ابلیس شخصاً حامی اوست و وقتی بیمار شد هیچ کسی برای پرستاری از او بر بالینش حاضر نشد. و اینک مادر پائولو نگران فرزند خود، که مبادا به سرنوشت کشیش سابق دچار شود از این رو سعی می کند که فرزند خویش را از گمراهی نجات دهد و از او می خواهد که از آن زن دوری کند و به او گوشزد می کند که تو فرزند پروردگاری، نباید مرتکب گناه شوی و بگذاری آن زن هم گناهکار شود. از او می خواهد که به وجدانش رجوع کند و خود را از این منجلاب نجات دهد. ولی پائولو در برابر جملات مادر سکوت اختیار می کند تا جایی که مادر به او می گوید: «من دیگر حرفی ندارم به تو بزنم. ولی درباره ی تو با خداوند راز و نیاز خواهم کرد.» (همان: ۳۶).





او در سخت ترین نقطه ایستاده است، در نبردی میان عقل و احساس در تعارض و کشمکش با واقعیتها، در کشاکش میان امیال جسمانی و عذاب وجدان. او یا باید دست از کشیش بودن خود بردارد و تن به گناه دهد، یا پای روی امیال خود بگذارد و آن ها را سرکوب کند او راه دوم را برگزید و با خود تکرار می کرد، « باید مردانه رفتار کرد » (همان: ۳۹).

در شبی که برای عیادت آئیزه می رود به او می گوید: « آئیزه به حرفهای من گوش کنید ما دیشب به لب پرتگاه رسیده بودیم و خداوند از ما روی برگردانده بود. چیزی نمانده بود که سقوط کنیم . ولی اکنون خداوند بار دیگر دست ما را گرفته است و به راه راست هدایت می کند. آئیزه، ما باید از این گودال، از این پرتگاه بیرون بیاییم. تو مرا فراموش خواهی کرد. تو شفا خواهی یافت.» (همان: ۱۱۶).

## ۲-۴ بررسی عناصر داستان :

هر داستانی برای شکل گیری خود از ساختار و عناصری تشکیل می شود که با هنرمندی و خلاقیت نویسنده شکل می گیرد و عناصر داستانی اجزای بنیادین تشکیل دهنده ی داستان هستند که عبارتند از: ( طرح یا پیرنگ، زاویه ی دید، شخصیت، درون مایه یا تم داستان، صحنه و صحنه پردازی، لحن، گفت و گو).

## ۲-۴-۱ طرح یا پیرنگ :

پیرنگ در فرهنگ نظریه و نقد ادبی به معنی وقایع اصلی روایت؛ ترتیب و آرایش وقایع؛ روایتی متشکل از وقایع که بر رابطه ی علت و معلولی آن ها تأکید دارد و نه ترتیب زمانی رخ دادن آن ها آمده است (سبزیان، ۱۳۸۸: ۳۲۸). چون و چرایی حوادث، نقشه و طرح و الگوی حوادث است.

در اصطلاح ادبی، پیرنگ، « نقشه، طرح، الگو یا شبکه ی استدلالی حوادث در داستان است و چون و چرایی حوادث داستان را نشان می دهد؛ به عبارت دیگر، پیرنگ، حوادث را در داستان چنان تنظیم می کند که در نظر خواننده منطقی جلوه می کند.» (میرصادقی، ۱۳۷۷: ۵۲). پیرنگ و طرح رمان و سوسه، غلبه برخواست های نفسانی است که در زندگی مذهبی یک کشیش روایت شده است و سوسه ای که کشیش جوان را لحظه ایی به حال خود رها نمی کند. او میان امیال درونی و غریزی که آن ها را حق طبیعی و مسلم خویش می داند و عقاید دینی که مذهب برایش برگزیده با خود در جنگ و جدال است. پائولو گرفتار شهوت و جنونی شده است که باید از آن رها می یافت و عملاً نمی توانست بدون آن زندگی کند.

در درون این گونه به خود نهیب می زند: « حتی اگر بتوانم با آئیزه فرار کرده ، با او ازدواج کنم، به هر حال در قلبم همچنان احساس تنهایی خواهم کرد.... با وجود این همان تلفظ نام او، همانند تصور امکان زیست با او، او را از جای بلند کرد، همان طور که گوشه ی ناز بالش را در دهان گرفته بود زیر لب برای او اشعاری را زمزمه می کرد و پس از اتمام آن اشعار به او گفت که روز بعد باز به نزد او برخواهد گشت.» (همان:



## ۲-۴-۲ زاویه ی دید یا روایت :

بیانگر آن است که چه کسی داستان را نقل می کند و شیوه ایی است که نویسنده با کمک آن داستان خود را به خواننده ارائه می دهد. در بخشی از « کتاب زاویه دید در داستان » اثر جمال میرصادقی می خوانیم که زاویه ی دید، دیدگاهی است که نویسنده برای روایت حوادث و ماجراها انتخاب می کند. داستان، از لحاظ زاویه ی دید به سه دسته تقسیم می شود: (۱) زاویه ی دید من روایتی (۲) زاویه ی دید دوم شخص (۳) زاویه ی دید سوم شخص همچنین زاویه دید سوم شخص دو دسته است: (۱) دانای کل نامحدود (۲) دانای کل محدود (میرصادقی، ۱۳۸۸: ۳۸۳).

**الف - زاویه دید درونی :** راوی یکی از شخصیت های داستان است و داستان را از زاویه ی دید خود نقل می کند.

**ب - زاویه دید بیرونی :** داستان از زاویه ی دید سوم شخص نقل می شود. زاویه ی دید بیرونی در حیطه ی « عقل کل » یا « دانای کل » قرار می گیرد. او از کلیه ی شخصیت های داستان باخبر است و از خارج ، شخصیت های داستان را رهبری می کند. داستان و سوسه از زاویه ی دید سوم شخص یا همان دانای کل نقل شده است. شخصی که شاهد احوالات درونی و بیرونی شخصیتها و حوادث داستان است و واقعیات و حوادث را به شکل ملموس بازگو می کند

## ۲-۴-۳ شخصیت :

دکتر حمید عبداللهیان در کتاب شخصیت و شخصیت پردازی می نویسد: شخصیت ها، افرادی هستند که در یک نمایشنامه یا اثر روایی ویژگی های اخلاقی و آگاهانه پیش شناخته اند. این ویژگیها در گفتار و اعمالشان نشان داده می شود. یک شخصیت ممکن است از آغاز تا پایان اثر از نظر دورنما و حالت تغییر نکند (ایستا) یا ممکن است شخصیت از طریق تکامل تدریجی و یا به خاطر یک بحران شدید دچار تحول شود که (پویا) می گویند. (عبداللهیان، ۱۳۸۰: ۱۵).

در داستانهای معاصر، مخاطب با شخصیت ها هم ذات پنداری بیشتری می کند آن ها را باور می دارد و احساس می کند که چنین شخصیت یا شخصیت ها را در درون خود دیده یا در زندگی با آن ها برخورد کرده است. در رمان و سوسه ، شخصیت های اصلی پائولو، مادر، آنیزه محسوب می شوند.

**پائولو :** قهرمان داستان و یکی از شخصیت های اصلی داستان که کل ماجرای رمان، حول محور او و زندگی اش می چرخد. او کشیشی است که بین دو راهی گمراهی و خویشتن داری قرار گرفته است و محکوم به پذیرفتن واقعیت هاست. شخصیت او پویا است زیرا کشمکش و عدم تعادلی را که در شخصیت او مشاهده می کنیم یکی از پویایی شخصیت ها در سیر رویدادهای داستان است. در شبی که تصمیم می گیرد به دیدن معشوقه اش نرود با خود زمزمه می کرد. « باید شب را در همین جا گذرانم. اگر من امشب را بدون او بگذرانم. نجات یافته ام. یاالله پائولو، شهامت داشته باش » (دلداد، ۱۳۹۴: ۸۳). و این گونه به خود نهیب می زد و خود را در مقابل و سوسه ی رفتن مقاوم می کند. « ولی باز هم از خانه خارج می شد یک قدم برمی داشت، وده قدم برمی داشت به نزد او برمی گشت. آری، زندگی واقعی شروع می شد. » و با خود فکر می کرد « شاید هم منتظر من نباشد. شاید دیگر اصلاً انتظار مرا نمی کشد. و این فکر باعث می شد که وحشت بر او غلبه کند وحشت از اینکه آن زن او را به دست فراموشی سپرده باشد و این برایش مرگ واقعی بود (همان: ۹۳).



**مادر:** مادر در این داستان نقش بسیار کلیدی را ایفا می کند او بیوه زنی رنج دیده و باایمان است که با سختی فراوان، فرزندش را بزرگ کرده بود و تمام جوانی خود را جهت رفاه و آسایش او وقف کرد تا فرزند پاک و کشیشی متعهد را به اجتماع تحویل دهد. در جایی از رمان می خوانیم که «دستهای خود را که شبیه دستان یک مستخدمه بود به هم می مالید دستهایی که هنوز از شستن بشقاب ها خیس بود.» (همان: ۷) و این نشان از زندگی سرتاسر رنج او بود. برای او هم فرصت هایی پیش آمده بود که گناه بکند، خوش بگذراند ولی همیشه از آن دوری می کرد مبادا که دامنش به آن آلوده شود و همیشه خود را پاک و منزه نگه داشته بود که بتواند فرزند درستکاری تربیت کند و حال با دیدن

رفتارهای فرزند و عصیان او و ناتوان بودن از نجاتش، به ستوه آمده و ویران شدن خود را به نظاره نشسته است. او از سرنوشت و رسوایی پسرش در هراس بود و او را از رفتن به خانه ی معشوقه اش باز می داشت. ولی با همه ی این احوالات او نیز در تضادی رنج بار قرار گرفته است. هم برای فرزند خود نقش یک منجی را ایفا می کند و با تقدس گرایی سنتی خواهان خویشن داری اوست و هم از جهت محبت و عشق مادری و تصور عذاب فرزند، قلب مادرانه اش به رحم می آمد و می گفت: «پروردگارا! پروردگارا! چرا پائولو نمی بایستی عاشق زنی بشود؟ هر کسی سزاوار عشق است. غلامان، چوپانان، حتی افراد نابینا و محکومین به زندان. در آن صورت چرا پائولوی او مجاز نیست عاشق بشود؟» (همان: ۹۵).

**آنیزه:** زنی جوان و ریز اندام و تنها که در یک خانه ی قدیمی در دامنه ی کوه زندگی می کرد. پائولو، کشیش دهکده دلباخته ی او شده بود و از تاریکی و خلوت شب و بی خبری مادر و مردم دهکده استفاده می کرد و مخفیانه به دیدن او می رفت، آنیزه عشق شهوت انگیز و جنون آمیز او بود که طاقت دل بریدن و گذشتن از او را نداشت. او از پائولو می خواست که شباهنگام دهکده را ترک کنند و از آنجا بروند تا در کنار هم و دور از چشم اطرافیان زندگی راحت و آرامی را بگذرانند ولی پائولو تن به این کار نمی دهد و از او می خواهد که قوی باشد و او را فراموش کند ولی آنیزه او را تهدید می کند که اگر همان شب آنجا را به همراه مادرش ترک نکند، فردا صبح در مراسم نماز او را رسوا خواهد کرد. «تو باید همین امشب این دهکده را ترک کنی و از این جا بروی. من دیگر نمی خواهم تو را ببینم. اگر فردا صبح، باز در کلیسای ما مراسم نماز را انجام دهی من خواهم آمد و از بالای نمازخانه به همه می گویم که این همان مرد مقدّس شماست که روزها معجزه می کند و شب ها، به سراغ دخترهای تنها می رود تا از آنان دلربایی کند» (همان: ۱۲۳).

## ۲-۴-۴ درون مایه یا تم داستان:

فکر غالب در داستان و پیام اصلی که نویسنده قصد دارد آن را به خواننده ارائه دهد، درون مایه نامیده می شود. درون مایه، فکر اصلی و مسلط در هر اثری است. خط یا رشته ای که در خلال اثر کشیده می شود و وضعیت و موقعیت های داستان را به هم پیوند می دهد. به عبارت دیگر درون مایه، فکر و اندیشه حاکمی است که نویسنده در داستان اعمال می کند. (میرصادقی، ۲۱۸:۳۸۸).





درون مایه ی رمان و سوسه تقابل خیر و شر، جبر و اختیار. نبردی میان عقل و احساس و تقابلی میان تعهدات اخلاقی و خواهش های نفسانی که کشیش جوان را به تعارض درونی و بیرونی واداشته است.

## ۲-۴-۵- صحنه و صحنه پردازی :

صحنه داستان، زمان و محل وقوع داستان است؛ به تعبیر دیگر، صحنه، زمینه و موقعیت مکانی و زمانی است که اشخاص داستان نقش خود را در آن بازی می کنند. (مستور، ۱۳۷۹: ۴۷ و ۴۶).

ابراهیم یونسی در کتاب هنر داستان نویسی صحنه را چنان که از نام آن پیداست، محلی که آکسیون داستان در آن واقع می شود می داند؛ در واقع زمینه ای است که اشخاص داستان نقش خود را برای آن بازی می کنند. محل وقوع داستان را، ظاهراً فقط به یاری توصیف می توان به خواننده منتقل ساخت. (یونسی، ۱۳۸۸: ۴۲۸).

خانم دلدا ضمن ترسیم و توصیف صحنه های روستا، جزئیات محیط و حوادث را به وضوح بیان کرده است به طوری که مخاطب به راحتی می تواند آن ها را در ذهن خود مجسم کند گویی که در آنجاست و از نزدیک شاهد و ناظر ماجراست. دقیق ترین صحنه ها آنجاست که می گوید. « به سوی کلیسا برگشت. کوچه های دهکده متروک بود. از پشت چند دیوار کوتاه، شاخه ای از یک درخت هلو با میوه های رسیده خم شده بود و روی آسمان صاف ماه سپتامبر، قطعات سفید ابر به یک گله ی گوسفند در حال عبور می مانست. از بعضی خانه ها صدای تق تق دار ریسندگی پارچه به گوش می رسید. از بعضی خانه ها صدای گریه ی بچه ای شیرخواره.» (همان: ۶۹)

دلدا با توصیف مستقیم جزئیات محیط و تکرار کلماتی مانند شدت وزش باد یا زمزمه ی باد در میان درختان، نگرانی و اضطرابی که در وجود شخصیت های داستان هست را به خوبی به نمایش می گذارد. او با تأثیر از سبک و ریسم جزئیات حوادث و صحنه ها را دقیق و برجسته بیان می کرد.

« در آن سکوت، صدای زمزمه ی باد در میان درختان واضح تر به گوش می رسید. از دوردست نیز صدای کسی که داشت قطعه سنگی را خرد می کرد به گوش می رسید. پائولو داشت رنج می برد. حتی برای یک لحظه هم شده، آن خرافات را باور نکرده بود که دخترک جن زده باشد در نتیجه احساس می کرد که جملات کتاب مقدس را از روی بی ایمانی خوانده است. نه، ابلیس خود او همچنان در وجودش باقی مانده و او را ترک نکرده بود.» (همان: ۷۷).

## ۲-۴-۶- لحن و لحن پردازی :

ایجاد فضا در کلام لحن است. شخصیت ها در زبان خود را بیان می کنند و به خواننده می شناسانند. شخصیت ها را از طریق لحن آنان می شناسیم و با آنان رابطه برقرار می کنیم. (شمیسا، ۱۳۷۵: ۱۶۵). لحن، شیوه ی پرداخت نویسنده نسبت به موضوع داستانش است. لحن در داستان



همانند صدای گوینده ای است که نماینده ی حالات گوناگون در بیان است. لحن در داستان می تواند رسمی، غیررسمی، صمیمانه، مؤدبانه، جدی، محزون و.... باشد.

جمال میرصادقی در کتاب خود با عنوان « عناصر داستان » لحن را نوع برخورد نویسنده در برابر خواننده می دهد. در داستان لحن، « نقطه نظر و دید نویسنده نسبت به موضوع » است.

**لحن رمان وسوسه جدی، حزن انگیز و احساساتی است**

## ۲-۴-۷ گفت و گو:

دیالوگ از واژه دیالوگوس گرفته شده است که لوگوس به معنی کلمه و دیا به معنی میان و درون است. بنابراین دیالوگ (گفتگو) می تواند در میا شماری از آدم ها و نه فقط دو نفر اتفاق بیافتد؛ حتی یک شخصیت با خودش. در این شیوه گفتاری، گوینده، مخاطب را در درون خود می جوید که ممکن است این سخن گفتن در ذهن شخصیت داستان باشد (تک گویی درونی) و یا سخن گفتن با مخاطبی باشد که خواننده او را نمی شناسد (تک گویی نمایشی). (میرصادقی، ۱۳۸۲: ۴۴۵).

گفت و گو مهمترین راه ایجاد ارتباط انسان ها با یکدیگر است و انسان ها از این طریق می توانند احساسات و عواطف و اندیشه های خود را بیان کنند و از حال هم باخبر شوند و با توجه به وضع روحی طرف مقابل، با او ارتباط برقرار کنند.

در شبی که پائولو به بهانه ی عیادت از آنیزه به سراغش رفته بود با هیجان شدیدی تکرار می کرد: « آنیزه، آنیزه. تو خیال می کنی من رنج نمی برم؟ حس می کنم که زنده به گور شده ام. حس می کنم که درد و رنج من تا ابد به طول خواهد انجامید. ولی باید چنین باشد. برای صلاح تو، به خاطر آمرزش تو. تو باید قوی باشی... اکنون همه چیز به نظر تو تاریک می رسد ولی خواهی دید که به زودی همه چیز برایت روشن و واضح خواهد شد. تو متوجه خواهی شد که من اکنون از روی خیر خواهی اندکی به تو رنج می دهم، دردی زود گذر، درست همان طور که با بیماران باید اندکی ظالمانه رفتار کرد...» (دلدا، ۱۳۹۴: ۱۱۷).

و آنیزه این گونه پاسخ او را می دهد: « خداوند، اگر وجود داشته باشد، نمی باید ما را با هم آشنا می ساخت. اگر این عشق فقط یک خوشگذرانی موقتی بود، نمی بایست چنین اجازه ای می داد...» (همان، ۱۱۹).





### ۳- نتیجه گیری :

رمان و سوسه اثری است با شخصیت های محدود و برجسته که حقیقت آن تعارض و کشمکش شخصیت های رمان با واقعیت هاست. توصیف ظاهری شخصیتها ارتباط عمیقی با افکار و اعمال و درونیات آن ها دارد. « سرش روی آن گردن لاغر اندکی بزرگ به نظر می رسید. چهره اش رنگ پریده بود و ابروانش همیشه اخمی در برداشت انگار از اجبار تحمل وزن آن پیشانی به اخم آمده بود...» (همان: ۸) توصیف این چینی ظاهر پائولو، آشوب درونی و حالت تردید و ماندن بر سر دو راهی او را بازگو می کند.

خانم دلدا برای پیش برد بهتر داستان، از عنصر صحنه آرایبی قوی و بیان جزئیات حوادث به خوبی بهره برده بود همپنین عنصر گفت و گوی بین شخصیت های داستان و تک گویی یا حدیث نفس باعث شده بود که فضا برای خواننده جذابتر و ملموس تر و به جهان واقعی نزدیکتر باشد..



#### ۴-منابع :

- دلدادا، گراتزیا (۱۳۹۴)، وسوسه، بهمن فرزانه، تهران، خورشید
- سبزیان مرادآبادی، سعید (۱۳۸۸)، فرهنگ نظریه و نقد ادبی (واژگان ادبیات و حوزه های وابسته)، چاپ اول، تهران، انتشارات دانشگاه تهران
- شمیسا، سیروس (۱۳۷۵)، انواع ادبی، چاپ چهارم، تهران، نگاه
- عبداللهیان، حمید (۱۳۸۰)، شخصیت و شخصیت پردازی در داستان معاصر، تهران، الهادی
- مستور، مصطفی (۱۳۷۹)، مبانی داستان کوتاه، چاپ اول، تهران، مرکز نشر
- میرصادقی، جمال و میمنت (۱۳۷۷)، واژه نامه ادبیات داستانی، تهران، مهناز
- میرصادقی، جمال (۱۳۷۹)، عناصر داستانی، تهران، سخن
- میرصادقی، جمال (۱۳۸۲)، ادبیات داستانی (قصه، رمانس، داستان کوتاه، رمان)، چاپ چهارم، تهران، نشر صدف
- میرصادقی، جمال (۱۳۸۸)، عناصر داستانی، تهران، سخن
- یونسی، ابراهیم (۱۳۸۸)، هنر داستان نویسی، چاپ دهم، تهران، انتشارات نگاه